

رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع قواسم بر جزایر ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی با استدلال حقوقی - تاریخی

چکیده:

هنوز شش ماه از اعمال حاکمیت مستقیم دولت ایران بر جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۶/۱۲۶۶ سپتامبر ۱۸۸۷ و برچیده شدن بساط حکومت قواسم لنگه نگذشته بود که سفارت بریتانیا در تهران با مداخله آشکار در امور داخلی ایران، یادداشتی رسمی برای وزارت امور خارجه ایران فرستاد و بر مالکیت مشاع و یادوگانگی حاکمیت قواسم شارجه و لنگه بر جزایر یادشده تأکید کرد. دولت ایران نیز در پاسخ، ضمن رد استدلال بریتانیا، بر تعلق جزایر یادشده به ایران پافشاری نمود. استدلال دولت بریتانیا در نفی مالکیت و حاکمیت دولت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی آن چنان سست و بی اساس بود که کارشناسان بریتانیا نیز آن را نپذیرفتند.

کلید واژه: خلیج فارس، حاکمیت، جزایر تنب و ابوموسی، قواسم، مالکیت مشاع، انگلیس.

ریشه و اصالت قواسم

درباره اصل و تبار قواسم یا جواسم و اینکه از کجا به سواحل جنوبی خلیج فارس آمدند، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. عده‌ای بر این باورند که جواسم شاخه‌ای از اعراب هوالا^{*} می‌باشند و ادعا می‌کنند تبار آنان به پیامبر اسلام می‌رسد و نامشان از نام قاسم، پدر بزرگ راشد بن مطر گرفته شده که در اوائل سده نخست هجری از نجد به سواحل عمان مهاجرت کرد و در منطقه سیر ساکن شد. (Mirfenderski, 1985, p.229). همچنین بعضی از پژوهشگران بر این باورند که زادگاه اصلی قواسم بندر سیراف ایران بوده است و پس از ویرانی آن به جلفار (رأس الخیمه) مهاجرت کرده‌اند و تا مدتها به آنان بنی سیراف می‌گفتند. خود قاسمی‌ها بر این باورند که از سواحل ایران آمده‌اند و تبارشان عراقی است و دیدگاه برخی از پژوهشگران را در این مورد تأیید کرده‌اند. (Kelly, 1980, p.180).

وضعیت قواسم لنگه

اسناد حکومت بریتانیا در هند حکایت از آن دارد که قواسم در سه دوره زمانی به سواحل ایران دست‌اندازی کردند.

مرحله نخست: استقرار قواسم در بندر کنگ و لنگه به سال ۱۷۲۷ میلادی ثبت شده است. (Alqasimi, 1999, p. 33).

در سال ۱۷۳۷ نیروهای نادرشاه افشار قواسم را از باسعید و اخراج و تا جلفار (رأس الخیمه)، پایگاه اصلی آنان، را تصرف کردند و پس از سرکوبی قواسم به ایران بازگشتند. (حمیدی الاعظمی، ۱۹۹۳، ص ۲۵).

مرحله دوم: پس از قتل نادرشاه در ژوئن سال ۱۷۴۷ و هرج و مرج ناشی از آن، قواسم بار دیگر به یاری ملا علی‌شاه، حاکم برکنار شده بندرعباس، به مناطق قشم و لنگه حمله کردند، اما در سال ۱۷۶۷ نیروهای کریم‌خان زند، آنان را از مناطق متصرفه عقب راندند و قواسم به جلفار بازگشتند. (ویلسون، ۱۳۶۶، ص ۲۳۳).

پس از مرگ نادرشاه، ناصرخان، حاکم لارستان، ملاعلی‌شاه را که در گذشته حاکم بندرعباس و هرمز بود زیر فشار قرار داد تا باقی مالیات را پرداخت کند. پس ملاعلی‌شاه برضد ناصرخان شورش کرد. چون ملاعلی‌شاه در زمان نادر فرمانده نیروهای ایرانی در بندرعباس بود از دیدگاه قواسم، هم‌پیمانی کارآمد به شمار می‌رفت و از سوی دیگر ملاعلی‌شاه برای رویارویی با ناصرخان به نیروهای قواسم نیاز داشت، بنابراین حاکم قواسم و ملاعلی‌شاه متحد شدند و ملاعلی‌شاه دخترش را به ازدواج پسر وی درآورد. دارودسته ملاعلی به یاری قاسمی‌ها به بندرعباس و بندر لنگه و جزیره کیش حمله و اقامتگاه نماینده کمپانی هندشرقی را در آن شهر غارت کردند. (Lorimer, 1970, p. 353&pp.1275-1909)*.

می‌توان گفت که جواسم به دنبال اتحاد با ملاعلی‌شاه در دوره ۱۷۵۰ تا ۱۷۶۰ جای پای در سواحل ایران به دست آوردند که بدون در نظر داشتن این اتحاد، هرگونه توضیحی پیرامون نفوذ جواسم در این دوره در برخی سواحل ایران، نارسا است.

در این حال کریم‌خان‌زند، شیخ‌محمدخان بستکی را به سال ۱۷۶۳ حاکم بخش جهانگیره کرد. حکومت وی از بندرعباس تا گاوبندی می‌رسید و مناطق لنگه و جزایر ابوموسی و تنب در آن قرار داشت. کریم‌خان‌زند از هر نظر به شیخ‌محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره اعتماد داشت و فرامین گوناگونی برای وی صادر می‌کرد.

شیوخ بستک، حکومت و ضابطی بنادر و جزایر را از دوره کریم‌خان‌زند به طور رسمی به دست آوردند. شیخ‌محمد بستکی توانست نظم و آرامش لازم را در بنادر و جزایر زیرفرمان خویش برقرار کند. (پری، ۱۳۶۹، ص ۲۳۳) و (سدیدالسلطنه کبابی، ص ۷۲۳).

در اواخر ژانویه ۱۷۶۳ شیخ‌محمد بستکی توانست پیمانی چهارجانبه میان ملاعلی‌شاه و متحدان جاسمی‌اش، یعنی قبیله بنی‌معین و حکومت مرکزی ایران منعقد کند که مفاد آن چنین بود:

نخست اینکه قبیله بنی‌معین جزیره هرمز را حفظ کند و از استحکامات قشم عقب‌نشینی

* F.O. 371/13721, E 5481/52/91, p. 6794, Enclosure 6 in No.1, Confidential, No. 138, 25th Sep, 1929, from Burrett to Clive, Enclosed with the letter dated 25th Sep, 1929, No. 469-S, p.632.

نماید. دوم اینکه، کشتی رحمانی به راشد بن مطر، شیخ جواسم رأس الخیمه، واگذار شود. سوم، درآمد جزیره قشم میان ملاعلی شاه، قواسم و بنی معین تقسیم شود.

هنگامی که طایفه بنی معین حاکمان جزایر هرمز و قشم را با ناصرخان متحد ساخت، توازی که میان آنها و قواسم و ملاعلی شاه به وجود آمده بود، فرو ریخت و پس از شکست قطعی نیروهای ناصرخان به دست شیخ محمد بستکی در ۱۷۶۴، شیخ طایفه بنی معین توانست حکومت قشم و بندرعباس و هرمز را از حکومت مرکزی ایران دریافت کند. در سالهای میان ۱۷۶۵ تا ۱۷۶۷ طایفه بنی معین که بخشی از نیروهای کریم خان زند بودند، توانستند نیروهای قواسم را از لنگه و مناطق دیگر تا رأس الخیمه به عقب رانند. (Mirfenderski, 1985, p. 316).

سواحل میانی خلیج فارس حد فاصل بندرلنگه تا بندر چارک در آغاز سده هجده در پی انتقال مراکز تجاری پرتغالی به بندر کنگ از رونق و آبادانی ویژه‌ای برخوردار شدند. (فیدالگر، ۱۳۵۷، ص ۷). در این دوره بیگلریگی لارستان، شهیندر و حاکم بندرکنگ را انتخاب می‌کرد. (کاری، ۱۳۴۸، ص ۹۴) جزایر خلیج فارس نیز زیر نظر حاکم بندرکنگ قرار داشت. (همان، ص ۴۱). رونق اقتصادی بندرکنگ و نواحی مجاور آن سبب مهاجرت دسته‌ها و گروههای گوناگون عرب از سواحل جنوبی به این ناحیه شد. در این دوره طایفه‌های قواسم، آل مرزوق، آل علی، آل حمادی، عیدلی و آل حرم در این نواحی ساکن شدند که مشهورترین و قدرتمندترین آنان قواسم بودند. (هولی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳).

مرحله سوم: قواسم پس از تجدید قوا با مشایخ عمان و آل مرزوق متحد شدند و توانستند بندر لنگه، کنگ و بستانه و اطراف آن را تصرف کنند. در پی آن، کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، حاکم لارستان، بندرعباس و جهانگیره، فرمان داد به سرعت قواسم را سرکوب کند. قواسم پس از مقاومتی اندک تسلیم شدند، با وجود این رئیس آنان، شیخ صقر از شیخ محمد بستکی درخواست کرد تا به شیوخ قواسم همانند اعراب شیبکوه، اقامتگاهی بدهد و آنان نیز متعهد شوند تابعین حکومت بستک و دولت ایران باشند. شیخ محمد بستکی نیز برای برقراری امنیت و جلوگیری از تهاجم قواسم در جنوب، با گرفتن تعهد پرداخت مال دیوانی و شرایط زیر، پیشنهاد آنان را پذیرفت:

الف) جواسم از راهزنی دریایی دست بردارند.

ب) مانع اعرابی شوند که از ساحل عمانات به سواحل و جزایر ایران حمله می‌کنند.

پ) هر یک از اعراب که به سواحل ایران مهاجرت کند رعیت و تابع دولت ایران است.

ت) به جزیره قشم تجاوز نکنند و با قبیله بنی معین روابط خوبی برقرار کنند.

ث) شیوخ جواسم لنگه تابع حکومت بستک و جهانگیره باشند. (بنی عباسیان بستکی،

۱۳۳۹، ص ۱۲۵۹).

پس از اینکه قواسم پیمان محمدخان بستکی را پذیرفتند، قاسمی‌های لنگه به نمایندگی

از دولت ایران بر لنگه و مناطق تابعه آن از جمله جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی حکومت کردند.

در این دوره جزایر تنب و ابوموسی زیر نظارت مستقیم حاکم بندر لنگه قرار داشت و

پایگاه حکومتی ضابط در یکی از شهرهای پسر کرانه‌ای به نام بستک بود. (همان، ص ۱۵۲). در

متنهای تاریخی از حکام بندر لنگه با عنوان سلسله مشایخ بستک یاد شده است. (حسینی فسانی،

۱۳۶۷، ص ۱۵۱۸).

برای نمونه یوسف بن محمد، حاکم بندر لنگه، در زمان حکومتش نامه‌نگاریهایی با

مقامهای محلی و مرکزی تهران مبنی بر رعیتی دولت ایران داشت. صدراعظم وقت ایران که لنگه

را به یوسف‌خان اجاره داده بود، مدتی در پی درخواست انگلیس از ایران برای ارائه اسناد مثبت

حاکمیت خویش بر جزایر سه‌گانه بود که در نامه‌ای به وزیر امور خارجه نوشت:

«قریانت شوم... من در آن حکومت بعضی از جزایر را به شیخ یوسف نامی

که غیر جواسم بود اجاره داده بودم. اجاره‌نامه آنها را با بعضی از نوشته‌های

اعراب و مشایخ سکنه جزیره [سیری] که به من نوشته بودند و همه مشعر بر

رعیتی آنها به دولت علیه و اطاعت حکومت من بود، به مرحوم

معمدالملک دادم و البته مرحوم معتمدالملک هم نوشتجات را بعد از

عرض به حضور مبارک، به صندوق‌خانه می‌داده. حالا اگر آن اجاره‌نامه شیخ

یوسف پیدا شود بهترین سند است.» (اسناد وزارت امور خارجه ایران، اسناد

قدیمه، سند شماره ۱۲-۲۳-۱۹-۱۳۰۴(ق).

در همین حال شیخ قزئیب بن راشد، واپسین شیخ لنگه، به تحریک انگلیس درصدد برآمد از احکام دولت ایران سرپیچی کند. در برابر، ائتلافی از نیروهای نظامی ایران و شیوخ عرب منطقه از جمله شیخ زاید بن خلیفه، حاکم ابوظبی، تشکیل شد. «دولت انگلستان این عملیات را اقدامی برای تثبیت نفوذ روسیه در خلیج فارس قلمداد نمود.» (Toye, 1993, p. 22).

با وجود این در ۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷ حاجی احمدخان سرتیپ کبابی در پی خواست سیاسی دولت مرکزی ایران با هدف اعمال حاکمیت مستقیم بر لنگه، شیخ قزئیب بن راشد را بازداشت کرد و از آن پس دولت ایران کارگزاران لنگه را انتخاب و امور آن منطقه را اداره می‌کرد. در نخستین گام، ملک‌التجار حکمران ایرانی جزیره شد.

در سال ۱۸۸۷ لنگه جزو حکومت بنادر خلیج فارس شد و یک ساخلوی مرکب از دوست سرباز در آنجا مستقر گردید. (Lorimer, 1970, p. 2066).

انگلیسیها قواسم لنگه را که تابع و رعیت دولت ایران بودند، برضد دولت ایران تحریک می‌کردند و گزارش آن نیز به دربار ایران منعکس می‌شد، در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) گزارش یکی از مأموران ایرانی در اول ذیحجه ۱۲۸۰ / ۲۰ مه ۱۸۶۳ که برای

ناصرالدین شاه فرستاد، حاکی است:

«کنسول انگلیس در بوشهر یکی از عوامل خود به نام حاجی محمد بشیر را به لنگه فرستاده و اعراب را به تمرد از حکام دولت ایران و قبول تبعیت از دولت انگلیس ترغیب و تحریض می‌نماید. [نویسنده گزارش در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند:] این چه سیاستی است که دولت ایران عده‌ای را که دلشان با یک دولت خارجی است در بندر لنگه نگه‌داشته است؟ بر رأی مبارک ظاهر است که میان دولتهای خارجه از دولت انگلیس منافق‌تر و شریرتر و بدعهد و شیطان‌خیال و مفسدتر نیست و به اعتقاد فدوی میان همه انگلستان هم از این بالیوز [کنسول بریتانیا در بوشهر] حرامزاده‌تر،

مفسدتر و ناپاک‌تر نیست.»

ناصرالدین‌شاه در حاشیه این گزارش دستور داد:

«نخست با وزیرمختار انگلیس گفتگو شود که چرا کنسول آنان در بوشهر به این حرکات دست می‌زند و بعد به قوام‌الدوله بنویسید که برای بندر لنگه حاکم خوبی تعیین کند. لازم نیست حاکم عرب باشد و حاکم بسیار خوبی تعیین نماید.» (موحد، ۱۳۷۳، ص ۴۳).

ب) در اسناد وزارت امور خارجه ایران نامه‌ای به تاریخ ۲۴ ذیقعدۀ ۱۲۸۴/۳۰ مارس

از سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، والی فارس، وجود دارد که در آن آمده است:

«جهاز دودی انگلیس در بندر لنگه، اهالی لنگه را مأخوذ داشته‌اند که شما چرا به بحرین کمک داده‌اید؟... نداشتن کشتی و استعداد بحریه دولتی در خلیج فارس اثرش این است که به رعیت و اهالی بندر دولت شاهنشاهی این قسم تحکیمات می‌نمایند و از پس رعایای آن حدود از ما یأس دارند که هیچ به ما اظهار نمی‌کنند و ناچارند رضای بالیوز را به هر طور است به عمل آورند. این بالیوز که من دیده و می‌بینم قریباً بحرین را هم تصاحب خواهد نمود.» (همان، ص ۴۴-۵).

اقدامهای تحریک‌آمیز انگلیس در لنگه و انجام برخی کارهای ناهماهنگ شیوخ آنجا سبب شد دولت ایران تصمیم بگیرد نظام حکومت عربی را در لنگه لغو کند. صدراعظم امین‌السلطان به سرتیب حاجی احمدخان و حاج ملک‌التجار دستور داد به حکومت قواسم در لنگه پایان دهند. این کار در ۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷ صورت گرفت. از آن پس حکومت مرکزی ایران بر لنگه حکومت می‌کرد و حاکم آن از تهران یا شیراز دستور می‌گرفت.

به طور کلی دولت ایران، از موضعی متکی بر پیشینه تاریخی و جغرافیایی در تحکیم اقتدار و حاکمیت خود بر همه بنادر و جزایر ایرانی در خلیج فارس، حکمرانان قاسمی لنگه را بر کنار و بر حاکمیت مستقیم خود پافشاری ورزید و جزایر سیری، تنب و ابوموسی را تحت

از این رو نادرست است اگر گفته شود که قواسم همواره بندر لنگه را حفظ کردند، زیرا آنان چندبار از مناطق متصرفه اخراج شدند. هرگونه اشاره به استقلال قواسم لنگه از حکومت مرکزی ایران شواهد مستند ندارد، زیرا حکومت مرکزی ایران حاکم آنان را تعیین می‌کرد. با توجه به اینکه قواسم رعیت و تابع دولت ایران بودند، ادعای ایران درباره شخصیت حقوقی مستقل آنان از قواسم رأس‌الخیمه درست بوده است.

با وجود این پدیده مهاجرت متقابل در شمال و جنوب خلیج فارس از ویژگیهای مردم‌شناسی منطقه است. در مورد بنادر و سواحل ایران، این مهاجرت هرگز به مفهوم حرکتی سیاسی نیست و قوم و قبیله مهاجر نماینده حقوقی و سیاسی نیستند، زیرا از دیدگاه حقوق بین‌الملل واحد سیاسی مستقل به شمار نمی‌روند؛ از سوی دیگر در بخش شمالی خلیج فارس حاکمیت سیاسی و حقوقی مشخص با پشتوانه چندین سده و تمدن بشری شناخته شده وجود داشت و این رفت و آمدها نمی‌توانست در مسئله حاکمیت سرزمین ایران خللی ایجاد کند.

لرد کرزن درباره موقعیت کرانه‌های ایران و بندر لنگه نوشته است:

«از گواتر رشته ساحلی به سمت مغرب کشیده می‌شود. ابتدا به تنگه هرمز می‌رسد و از آنجا امتداد یافته و سرانجام در نقطه‌ای که بالاتر از محمره [خرمشهر] در کنار شط العرب [اروند رود] است خاتمه می‌یابد. همه این رشته و حدود به طور انحصاری زیر نظارت و اداره مستقیم دولت ایران است و یا از جانب آن اداره می‌گردد. سکنة این خطه ساحلی ایرانی یا مخلوطی از ایرانی و عرب هستند، یعنی افرادی که از دیرزمان تابع حکومت ایران بوده و تابعیت آن را کسب کرده‌اند و یا در اثر ازدواج در گروه آنها درآمده‌اند. این عده آخری در بنادر و دهات ساحلی اکثریت دارند، ولی در مقابل قدرت و اختیارات مقامهای ایران که بسط یافته‌اند، نتوانسته‌اند مقاومتی بکنند.»

(کرزن، ۱۳۶۲، ص ۴۸۰).

کرزن درباره بندر لنگه می‌نویسد:

«لنگه زیباترین و جالب‌ترین بنادر خلیج فارس است. این شهر حدود چهل

کشتی قابل دریانوردی دارد که در تجارت بین سواحل ایران و عربستان کار می‌کنند. لنگه عمده‌ترین ولایت لارستان ایران است. جمعیت لنگه شامل ایرانی و عرب و نیمی افریقایی و دورگه مختلط هستند. اعراب آنجا به قبیله قواسم - که عامه جواسم می‌نامند - تعلق دارند و ایشان از تیره عمده‌ای به شمار می‌آیند که جماعت دیگری از آنها در آن طرف خلیج فارس در رأس‌الخیمه سکونت دارند. حکومت لنگه و جزایر آن تا چند نسل با شیخ قبیله قواسم بود. شیخ در شهر لنگه اقامت داشت و از جانب دولت ایران نایب‌الحکومه بود. سیاست دولت مرکزی مانند موارد کردهای خراسان، بلوچهای مکران و عربهای کعب محمره [خرمشهر] شامل حال شیخ قضیب، واپسین فرماندار عرب لنگه، بود؛ بدین ترتیب که در سال ۱۸۸۷ نیروهای دولتی ایران به لنگه وارد و شهر را آسان تصرف و شیخ لنگه را دستگیر و به تهران تبعید کردند. در موقع مسافرت، سعدالملک در لنگه بود و کشتی پرسپولیس که او را آورده بود، در ساحل آنجا دیده شد.» (همان، ص ۴۹۰-۳).

در یادداشتی که نظام‌السلطنه، برای وزیرمختار انگلیس در تهران در پاسخ به یادداشت مورخ دهم ربیع‌الاول ۱۳۱۲ / ۲۰ شهریور ۱۲۷۳ / ۱۱ سپتامبر ۱۸۹۴ نوشت، درباره مالکیت مشاع قواسم و حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه و سیری چنین آمده است:

«اینکه اظهار داشته‌اند اجرای حکومت حکام بندر لنگه از بابت این بوده است که حکام بندر لنگه از مشایخ جواسم بوده‌اند و اجرای حکومت آنها در جزیره سیری از بابت نمایندگی زاده خود بوده و تشبث تعلق جزیره مزبور به دولت علیه نمی‌تواند باشد؛ این مسئله وقتی قابل استماع می‌تواند باشد که اجرای حکومت بندر لنگه در جزیره مزبوره منحصر به همان اوقاتی بوده باشد که حکام بندر لنگه از مشایخ جواسم بوده و سکنه جزیره مزبور منحصر به طایفه جواسم بوده باشد و حال اینکه دو فقره مردود است، زیرا که در سایر اوقاتی که حاکم بندر لنگه از مشایخ جواسم نبوده‌اند نیز اجرای

حکومت مقدره در جزیره مزبوره شده است و انقراض مشایخ جواسم در سنه ۱۳۰۶ بوده که دو سال قبل از انقراض آنها و پس از انقراض آنها حکومت بندرلنگه متعدده بوده است.

از قرار تفضیلی که ملاحظه می‌فرمایید و از هنگامی که حکام مفصله فوق به حکومت بندرلنگه اشتغال: حکومت نصرالملک در حکومت مرحوم حاجی معتمدالدوله ۱۲۹۳، حکومت سعدالملک از طرف معتمدالدوله ۱۲۹۴، فرج... خان از طرف نصرالملک ۱۲۹۵ لغایت ۱۲۹۷، حکومت جناب نظام‌السلطنه ۱۲۹۹، حکومت جناب سعدالملک ۱۳۰۰ لغایت ۱۳۰۱، نواب محمدحسین میرزا ۱۳۰۲، حاجی محمد مهدی ملک‌التجار بوشهری، ۱۳۰۳ لغایت ۱۳۰۴، حکومت جناب سعدالملک ۱۳۰۵ لغایت ۱۳۰۷، جناب نظام‌السلطنه ۱۳۰۸ لغایت ۱۳۰۹، سعدالملک ۱۳۱۰، فوادالملک ۱۳۱۱، داشته‌اند و اجرای انواع تکالیف حکومتی در جزیره مزبوره نموده‌اند.

سکنه جزیره مزبوره انحصار به طایفه جواسم نداشته بلکه از طوایف مختلفه در آنجا بوده و اطاعت اوامر و نواهی حکام مفصله را می‌نموده‌اند و حکام مزبور مداخله حکومتی مقتدرانه در آنجا می‌کرده‌اند. علاوه بر اینها اطاعت ایلات و عشایر و سکنه دیگر تنها در مواقع اقتضای و اجرای مقاصد خارج در معاملات است. چنانچه اگر شخصی مستاجر ملکی باشد مضایقه نیست که در مقام حاجت و استغاثه درصدد حمایت و اعانه بنی عم خود برآید لیکن در ادای وجه اجاره ملک و امور متعلقه به حقوق ملکی رعایت ایلیت به محض قربت متصور نیست. الا اینکه آن بنی عم او را از جانب صاحب ملک، سمت اختیاری در حقوق ملکی باشد. پس همراهی و مساعدت طایفه خود هم در مقاصد و مخارج از حقوق ملکی اگر به ملاحظه طایفگی و قربت بوده، لیکن در ادای حقوقی که تعلق به ملک دارد، مثل ادای حقوقی

مقاله ● رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع ایران و امارات بر جزایر یا استدلال حقوقی / ۵۵

که از ورود کشتیهای مشتعل بر امتعه و حقوق متعلقه به نواحی، که به منزله مالیات است توسط مشایخ جواسم امکان پذیر نبوده است.» (سند شماره

۱۶-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ق)

سفارت انگلیس در تهران در چند یادداشت به وزارت امور خارجه ایران مالکیت مشاع قواسم و حاکمیت دوگانه آنان را بر جزایر یادآور شد که از جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

«اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علیه ایران شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی

لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سیری

و تنب را گذارد، طرف ایراد شیخ جواسمی و رأس‌الخیمات واقع شده بود.

حقوق شیخ جواسمی در سیری قدیمی است و تا به حال آن حقوق منظور

شده. شیوخ جواسمی بندر لنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران

نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی جزیره سیری را می نمودند و در

تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است.**

چندی قبل بیرق ایران در یکی از جزایر بحر عمان موسوم به سیری نصب

شد. این جزیره ملک و مال شیوخ جواسمی می باشد و آنها در تحت

حمایت دولت انگلیس هستند. دلایلی که حقانیت دولت علیه ایران در

تصرف این جزیره به ثبوت می رساند اقامه و به این سفارت ارسال دارند.**

این مسئله درست است که نایب‌الحکومه های بندر لنگه ریاست جزیره

سیری را می نموده‌اند ولیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده

حکومت جزیره سیری را می نموده، بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده، در

آن جزیره فرمانروایی داشته‌اند. دور نیست که دولت علیه ایران ملتفت باشند

* یادداشت مورخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲ مارس ۱۸۸۸ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران.

** یادداشت مورخ ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۰ مارس ۱۸۸۸ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران.

که مشایخ جاسمی در بندر لنگه از جانب ایران نایب‌الحکومت بوده‌اند. مشایخ جاسمی حق موروثی و روایتی در جزیره سیری داشته و هیچ وقت در حقانیت آنها شک و شبهه احداث نشده و حقوق آنها مطلقاً منظور شده است.^{**}

وزارت امور خارجه ایران نیز در پاسخ به یادداشتهای یاد شده، به نکات زیر اشاره کرد:

«این مسئله واضح و بالقطع مستغنی از توضیح است... نوشتجات مزبوره مصرح عدم اقدام جدید و موضع تصرفات مالکانه قدیمه صحیحه حکام ایران مثل سایر بنا در دیگر در تنب و سیری بوده و به هیچ وجه از برای ادعای جدیدی نبوده است... هیچ وقت دو جزیره مزبوره خارج از تحت تصرفات مالکانه و حکومت حکام ایران نبوده و در این صورت به هیچ وجه من الوجوه به تصدیق منصفانه خود آن جناب لزوم نخواهد داشت، زیرا که هرگاه حرفی خارج از مذاکرات شفاهی شد به وزارت امور خارجه اظهار خواهید فرمود. لهذا با کمال احترام تمام رقعته محترمه آنجناب را عودت داد.»^{***} (سند شماره ۱-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ق)

اگر سفارت محترمه تجدید نظری فرمایند از روی کمال نصفت و حقانیت تصدیق خواهند فرمود که ملکی که سالها در تصرف دولتی بوده باشد و در تحت حکومت عمال و نواب آن دولت باشد بالبداهه ملک طلق بلامنازعه

* یادداشت مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۸ مارس ۱۸۸۸ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران.

** یادداشت مورخ ۲۱ جمادی الاخر ۱۳۰۵ / ۵ مارس ۱۸۸۸ / ۱۵ اسفند ۱۲۶۶ وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلیس در تهران. یادداشت مذکور از نامه نگاریهای وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران سال ۱۳۰۵ قمری در بایگانی وزارت خارجه انگلیس به شماره F.O. ۲۴۸/۴۵۹ و اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه استخراج شده است.

آن دولت محسوب خواهد بود و حاجت به دلیل دیگری نخواهد داشت.»^{۳۳}
وزیر امور خارجه ایران در ۱۰ فوریه ۱۸۸۸ در پاسخ به یادداشت سفارت بریتانیا در تهران یادآور شد: چرا سفارت بریتانیا که از امور خلیج فارس آگاه است از دعاوی بی پایه و اساس قواسم سخن می گوید و افزود:

«اولاً این فقره مورث کمال تعجب و حیرت گردید که سفارت محترمه فخریه انگلیس با کمال آگاهی و بصیرت و احاطه اطلاع بر جمیع نقاط و اماکن سواحل بحر عمان، خاصه بنادر خلیج فارس، چگونه این مسئله را محتاج به اقامه دلیل و ادعای واهی مشایخ قواسم را قابل استماع دانسته و در مقام استعلام دلایل برآمده‌اند.

ثانیاً محض احترام خواهش سفارت محترمه زحمت افزاست که [بنا] به همه قانون‌های دول متهمه منتظمه اقوی دلیل بر مالکیت هر دولتی، تصرف آن ملک است و این دلیل ابدأ محتاج به دلیل دیگر نیست و سفارت محترمه و کارگزاران دولت هندوستان بالحس و العیان مشهود دارند که جزیره سیری جزء بندر لنگه و همیشه در تحت حکومت بندر لنگه بوده و هست و از وقتی که بندر لنگه تعلق به دولت علیّه داشته و حاکم از دربار دولت به بندر لنگه رفته، همیشه از جزیره مزبوره مالیات دریافت نموده‌اند.

علاوه بر این بنادر اطراف خلیج فارس و متعلقات آنها موسوم به بنادر فارس می‌باشند و البته جای شبهه نیست که متعلقات مملکت فارس حکم کلیه مملکت فارس دارد، مگر اینکه موضوع مخصوصی را دولت علیّه به موجب حکم و سند مخصوص، ملک دولت و ملت علیحه واگذار و از ممالک محروسه خود موضوع فرموده باشد. چون این دلیل از فرط وضوح محتاج به دلیل دیگر نبوده به ایراد ادله دیگر عجالاً زحمت افزا نمی‌شود و الا ادله

۳۳ یادداشت مورخ ۱۲ ذیقعد ۱۳۰۵/۳۰ تیر ۱۲۶۶/۱۲ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹ وزارت امور خارجه ایران به

بسیار است و پس از اینکه یک محلی تعلقش به دولت علیه به این وضوح باشد معلوم است هر نحو تصرف در هر زمان کارگذاران [کارگزاران] دولت مقتضی دانند و به عمل آورند کسی را مجال کلامی نیست و دولت را اقامه دلیل تازه برای آن تصرف حاجت نخواهد افتاد. نصب بیرق را از قدیم‌الایام در هیچ یک از بنادر خلیج فارس مقتضی ندانسته بودند و حال چندی است که مقتضی دانسته و البته در همه آن بنادر نصب بیرق نموده‌اند. در جزیره سیری نیز که جزو بندر لنگه است، معمول داشته‌اند.»* (سند شماره ۱۳۰۴-۱۹-۲۳-۹ ق)

در گزارش ۲۷ اوت ۱۸۸۸ در آموند وولف، وزیرمختار بریتانیا در تهران، به لردسالزبری، وزیر امور خارجه بریتانیا، آمده است: «من در ۱۴ اوت به چرچیل گفتم این پیام را خیلی سریع به قوام الدوله وزیر امور خارجه برساند:

چگونگی اینکه شیوخ عرب لنگه اجازه داشتند جزیره سیری را اداره کنند ضرورتاً نشان نمی‌دهد که سیری جزو قلمرو ایران است. یک زمان سلطان مسقط بندرعباس را مورد بهره‌برداری قرار می‌داد و حاکم آن ناحیه بود و این امر بدین معنا نبود که این منطقه متصرفه مسقط ایران است.»

قوام الدوله این پیام را به امین‌السلطان صدراعظم داد و وی مراتب را به ناصرالدین‌شاه منعکس کرد و پاسخ ذیل به نقل از شاه ایران به چرچیل داده شد:

«هرگز مسئله این نبوده که کسی بندر لنگه را مورد بهره‌برداری قرار داده باشد. مورد امام مسقط در اینجا صادق نیست. آنها باید فرمان یا حکم حکومتی اجازه را در دست داشته باشند. ما نمی‌دانیم که این بنی جواسم چه کسانی و کجا هستند که چنین چیزی می‌گویند. ما رعایای زیادی از اعراب در بندرعباس و دیگر جاها داریم. ما هرگز لنگه را به اعرابی که از خارج آمده باشند، اجازه نداده‌ایم. بسیار تعجب آور است که سفارت بریتانیا جزیره‌ای که

مقاله ● رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع ایران و امارات بر جزایر با استدلال حقوقی / ۵۹

سالیان سال در تصرف حکومت ایران بوده، متعلق به بنی جواسم عنوان می‌کند. عمده مردم لنگه [که] از اتباع ایران هستند در این جزایر باغ دارند. در نقشه‌ای که اخیراً وزیر مختار برای من فرستاد هر سه جزیره به رنگ ایران نشان داده شده‌اند و جزو سرزمین ایران محسوب گردیده‌اند. به وزیر مختار بگویند به این مسئله بی‌توجه نباشد و آن را منشاء دردسر برای خودشان و ما نگردانند.» (Wolf to Marquis Of Salisbury, 27 Aug 1888).

جدایی قلمرو قواسم لنگه از قواسم رأس‌الخیمه و شارجه و نفی مالکیت مشاع

به طور کلی شیوخ قاسمی لنگه در جزایر ابوموسی و تنب تابع دولت ایران بودند و این امر تنها به مقتضای تابعیت آنان به دولت ایران بوده است و هیچ ارتباطی با قواسم عمان که در شارجه و رأس‌الخیمه می‌زیستند، نداشت. افزون بر آن، وضعیت قواسم شارجه و رأس‌الخیمه متفاوت بود و قواسم لنگه به دلایل گوناگون از جمله ازدواج با ایرانیان کنگی دارای پیوندهای ایرانی بودند. اگرچه عرب بودند مانند بسیاری از نژادهای دیگر، ایرانی محسوب می‌شدند. دلایلی فراوان در این باره وجود دارد که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

الف) قضیه کشتی وپیر که در اکتبر ۱۷۹۸ - که شیخ صالح قاسمی لنگه در نزدیکی بوشهر به آن حمله کرده بود - نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس به صفر بن راشد، حاکم جاسمی، شکایت کرد و وی پاسخ داد:

«قایمهای مهاجم نه از خاک رأس‌الخیمه بلکه از بندر لنگه بوده و وی کنترلی بر آنها ندارد. شیخ صالح رأس‌الخیمه را ترک نموده و از قبیله جدا شده و با زنی از عربهای بنی‌خالد که پست هستند، ازدواج کرده است.»

از آغاز دشمنی میان جواسم و عمان، شیخ صالح از رأس‌الخیمه مستقل عمل می‌کند.

(Rush, 1991 & Lurimer, 1970, p.180)

در سالهای ۱۷۹۰ تا ۱۸۰۰ که طرفداران محمد بن عبدالوهاب از شبه جزیره عربستان به سواحل جنوبی خلیج فارس هجوم آوردند و قواسم رأس‌الخیمه آنان را در اقدامهایی برضد حاکم

مسقط و عمان یاری دادند، قواسم لنگه به آنان نپیوستند هر چند بعدها از آداب و هابیهها تأثیر پذیرفتند. (Mirfenderski, 1985, p. 326).

ب) کاپیتان دیوید استون، نماینده بریتانیا، در گزارش ۱۴ اوت ۱۸۰۵ به حاکم بمبئی نوشت:

«شیخ قضیب، حاکم لنگه، فقط در تولدش قاسمی است. وی در ساحل ایران بوده و عموی سلطان بن صقر، حاکم رأس الخیمه می باشد. اگرچه وی وهابی است، ولی خود را تبعه دولت ایران می داند.» (Ibid, p. 331).

پ) کاپیتان ویلیام بروس، نماینده سیاسی بریتانیا در بوشهر، در ۳۰ ژوئن ۱۸۰۵ به نماینده مقیم بریتانیا در مسقط، دیوید استون، نوشت:

«وقتی از نماینده ایران در مورد قبیله بنی معین و شیوخ لنگه و شیناس پرسیدم که آیا آنها تحت الحمايه حکومت ایران هستند و آیا اقدامات بریتانیا علیه آنها مورد تأیید ایران است [؟] گفت: البته آنها از اتباع ایران هستند، ولی میزان تبعیت آنها با توجه به وضعیت کشور در نوسان است.»

ت) در پی عملیات ژنرال گرانت کایر، کاپیتان هنری ویلاک، وزیرمختار بریتانیا در تهران،

در ۲۲ دسامبر ۱۸۲۰ دیدگاه مقامهای ایرانی را در این باره چنین بیان کرد:

«به وزیران ایرانی گفتم حکومت بمبئی تصمیم قطعی دارد دزدی دریایی را براندازد و امنیت راه تجارت هندوستان را تأمین کند و امیدوار است که ایران به این دزدان برای ادامه شرارتشان پناه ندهد. وزیران ایرانی قاطعانه پاسخ دادند که اعلیحضرت پادشاه ایران گزارشی از وقوع راهزنیها را که متناسب به اتباع ایران باشند دریافت نکرده است و اگر چنین باشد مرتکبین به سزای اعمال خود می رسند ولی دول خارجه حق ندارند که رأساً به عملیات خصمانه در سواحل ایران دست بزنند.»

پس از یک هفته در ۲۹ دسامبر ۱۸۲۰ ویلاک آگاه شد که شاه دستور لازم برای پیگیری

این شکایتها را به فرزند خود، حسینعلی میرزا فرمانفرما، داده است. (Ibid, & Kelly, 1968, p. 161).

مقاله ● رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع ایران و امارات بر جزایر با استدلال حقوقی / ۶۱

همچنین دولت بریتانیا از ویلیام بروس، نماینده‌اش در بوشهر، خواست که به سرعت درباره شرارت‌های قواسم لنگه و میزان دخالت آنها گزارش کند. بروس پس از تحقیق نتوانست هیچ شرارتی را به اتباع ایران نسبت دهد و سلطان بن صقر، شیخ شارجه، را مقصر و شیخ قضیب، شیخ لنگه، را بی‌تقصیر شناخت. بروس نتیجه گرفت بنادر ایران همواره از همکاری با دزدان دریایی خودداری کرده‌اند و اگر فرمانفرمای شیراز کمکی به این مردم کند، گمان نمی‌رود هرگز کسی از آنان به فکر شرارت و غارت بیفتد. (Ibid, p. 162).

ث) ویلیام بروس گفتگوهایی با شاهزاده حسینعلی میرزا، والی فارس، و نماینده اورکی خان داشت که در ۸ اوت ۱۸۲۲ منجر به پیشنهاد معاهده‌ای به نام معاهده شیراز گردید. میرزا محمد زکی خان، والی فارس، و کاپیتان بروس، نماینده مقیم بریتانیا در بوشهر، در تاریخ ۳۰ اوت ۱۸۲۲ معاهده شیراز را امضا کردند. از جمله نکته‌های برجسته این معاهده عبارت بود از: نخست: به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر بحرین. دوم: پذیرش جبران خسارت ساکنان بندر لنگه و چارک در عملیات سرکوب راهزنی دریایی که سبب نابودی و تخریب اموال و کشتیهای آنان شده بود. سوم: دولت ایران که پیش از این خواهان تعویض بروس بود، خواستار ابقای وی شود. حکومت هند با این معاهده مخالفت کرد زیرا نمی‌خواست حاکمیت ایران بر بحرین را به رسمیت بشناسد و ویلیام بروس را احضار کرد. (J.A. Saldanha, 1980, p. 290).

در پی تهاجم نیروی دریایی بریتانیا برضد قواسم عمان که عملیات خود را تا سواحل بندر لنگه و جزایر تابع آن گسترش داده بودند معاهده شیراز بسته شد. نیروهای انگلیسی در آن عملیات شماری از کشتیهای ایرانی را در لنگرگاهها منهدم کردند. دولت ایران به این رویداد اعتراض کرد و سرانجام دولت انگلیس ملزم به پرداخت غرامت شد. (Adamiyat, 1957, p. 257).

جواسم لنگه به عنوان اتباع ایران و ساکنان آن، راه و روشی سوای جواسم جنوب داشتند. در پی لشکرکشی گرانت کاپر، فرمانده نیروهای نظامی بریتانیا، به خلیج فارس، حسینعلی میرزا، والی فارس، در ۱۰ فوریه ۱۸۲۰ به وی نوشت:

«لنگه به استان فارس تعلق دارد و اهالی آن تبعه دولت ایران هستند و هرگز

عملی مغایر با تکالیف اتباع وظیفه شناس این دولت انجام نمی‌دهند و شما

تا زمانی که در این خلیج هستید، مقرر نخواهید کرد اهالی بنادر فارس و به خصوص بندر لنگه به هیچ ترتیب آزار شوند.»

پس از عملیات نظامی کاپیتان لاک که جزو افسران اعزامی بریتانیا به رهبری کایر بود و وارد آمدن خسارت به قایقهای اتباع ایرانی مقیم لنگه، چارک، عسلویه، تنب و ابوموسی و هندورابی به فرماندار فارس شکایت کردند و دولت ایران نیز به حکومت هند اعتراض کرد که سرانجام حکومت هند ضمن عذرخواهی از این حادثه، هزینه خسارت وارده را به دولت ایران پرداخت.*

نماینده مقیم بریتانیا در خلیج فارس در این باره به کایر نوشت:

«بروس معتقد است بنادر ایران برای مدت طولانی از کنار آمدن با دزدان دریایی خودداری نموده‌اند و من فکر می‌کنم حتی اگر حاکمان فارس نیز از آنها حمایت می‌کردند دست به چنین اقداماتی نمی‌زدند.»**

دولت ایران از اقدامهای بریتانیا در بنادر، سواحل و جزایر تحت حاکمیتش ناراضی بود و به هیچ وجه اشغال قشم و یا هر جزیره دیگر متعلق به خود را در خلیج فارس نمی‌پذیرفت. هنری ویلاک، کاردار بریتانیا در تهران، در ۱۰ مه ۱۸۲۰ این نکته را به لندن گزارش داد. شاه ایران در این باره به ویلاک اجازه شرفیابی نداد. دولت ایران در ۱۸۲۱ از اقدامهای ویلیام بروس به دولت انگلیس شکایت کرد و خواستار برکناری وی شد. از جمله موارد شکایت ایران این بود:

«بروس دستور حمله و نابودی کشتیهای متعلق به مردم بندر لنگه را که مطیع و فرمانبردار حکومت ایران هستند، داده است.» (Ibid, pp. 240-42,

269)

ج) یادداشت لاسلز، حقوقدان وزارت امور خارجه بریتانیا، به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۴

در باره ضابطی شیوخ جواسم در بندر لنگه حاکی از این است که:

* I.O. Persian and Persian Gulf, Vol. 34, Hussain Ali Mirza to Keir dated Shiraz, Rabil, 1235 Jan, 1820, enclased Keir to Warden to Feb 1820.

** F.O. 348/42. Liston to Willock. Mar 13, 1820; F.O. 24914, Bruce to Keir, Feb 20, 1820.

مقاله ● رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع ایران و امارات بر جزایر با استدلال حقوقی / ۶۳

«عادت معمول این بود که دولت ایران با صدور فرمانی که حاکم لنگه را در آن تعیین و منصوب می‌کرد، وارث حاکم لنگه را به رسمیت می‌شناخت و او موظف بود به نایب‌الحکومه شاه در شیراز مالیات بپردازد. حکام لنگه نیز خود را اتباع ایران به حساب می‌آوردند.» (حمدا لعظمی، ۱۹۹۳، ص ۴۳)

ج) کاپیتان کنستابل و استیف، دو صاحب منصب انگلیسی، معتقد بودند:

«بندر لنگه از بنادر ایرانی خلیج فارس است که طول آن یک مایل و عرض آن کمتر است. ده هزار نفوس دارد که در آن از طوایف جواسم و غیره زندگی می‌کنند. شیخ حاکم هر ساله حکومت لنگه را از دولت ایران اجاره می‌نماید. حدود لنگه از یک طرف به برکه سفله و از طرف دیگر به کوه بستانه و جزایر آن شامل سیری، نابیو، فرور و ابوموسی محدود می‌شود.»

گزارش سال ۱۸۵۴ کاپیتان کنستابل و استیف به حکومت بمبئی در سال ۱۸۶۴ از طرف وزارت دریاداری بریتانیا چاپ و در سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ تجدید چاپ شد. آنان درباره جزایر مورد بحث نوشته بودند:

«حکمران لنگه که سالیانه به دولت ایران مالیات می‌پردازد، بر کلیه مناطق بین برکه سفلی، قریه بستانه به انضمام جزایر سری، تنب، بنی تنب و ابوموسی حکومت می‌نماید.»^{۳*} (سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۶: Steep and Constable, 1854, p.45).

ح) قواسم لنگه در هیچ یک از قراردادهای امضا شده میان دولت انگلیس با قواسم عمان، از جمله معاهدات زیر شرکت نداشتند: معاهده مقدماتی و معاهده عمومی ژانویه ۱۸۲۰، معاهده متارکه جنگ دریایی برضد یکدیگر در اول ژوئن ۱۸۳۳، معاهده ۱۸۴۷ با حکام رأس الخیمه و شارجه و سایر شیوخ امارات متصالحه، معاهده صلح دائم میان مشایخ اعراب ساحل عمان در مه ۱۸۵۳، معاهده ماده ضمیمه راجع به حفظ خطوط تلگرافی در چهارم مه ۱۸۵۳، تعهدنامه

* این کتاب چند بار تجدید چاپ شده که از چاپ ۱۸۹۰ به بعد به دلیل تغییر سیاست بریتانیا در برابر جزایر یادشده، این بخش از مطالب کتاب سانسور و حذف شد.

حکام ابوظبی و شارجه درباره رعایت پیمان صلح به تاریخ ۱۸۶۸.

خ) یادداشت وزارت امور خارجه ایران به شماره ۴۲۰ مورخ ۱۳۲۸/۱/۲۲ به سفارت

انگلیس در تهران:

«جزایر تنب و ابوموسی از قدیم متعلق به ایران و جزو حکومت لنگه بوده و

دولت شاهنشاهی به وسیله حکامی که در بندر لنگه داشت بر این جزایر

اعمال حاکمیت می‌کرد.»

د) جاسمی‌های لنگه جدا از قواسم عمان بودند، زیرا در سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۸۷ به دلیل

اختلافهایی که میان شیوخ جاسمی رأس الخیمه و شیوخ بنی‌یاس ابوظبی یا شیوخ دبئی وجود

داشت، قواسم لنگه اغلب برای داوری انتخاب می‌شدند و اگر آنها با قواسم عمان یکی بودند،

هیچ‌گاه برای داوری انتخاب نمی‌شدند. برای نمونه در نوامبر ۱۸۳۲ از شیخ محمدبن قزیب

دعوت شد تا میان شیخ رأس الخیمه، سلطان بن صقر و شیوخ بنی‌یاس در ابوظبی، داوری کند.

همچنین در سال ۱۸۳۹ جاسمی‌ها و بنی‌یاس آشکارا با هم دشمنی کردند که با میانجیگری شیخ

لنگه میان آنان صلح برقرار شد.* در حالی که اگر میان جاسمی‌های ساحل متصل‌الحوه و لنگه

وحدتی وجود داشت، شیخ لنگه نمی‌توانست داور و واسطه شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

سه نامه ادعایی بریتانیا

استدلال بریتانیا درباره مالکیت مشاع و انکار مالکیت ایران به استناد تصویر سه نامه زیر

است که حکام لنگه - شیخ خلیفه و شیخ علی و شیخ یوسف - به حاکم رأس الخیمه نوشته‌اند:

الف) نامه شیخ خلیفه، حاکم لنگه به حاکم رأس الخیمه

این نامه به تاریخ ۱۲ رمضان ۱۲۸۸/۲۵ نوامبر ۱۸۷۱/۴ آذر ۱۲۵۰ به امضای شیخ

خلیفه بن سعید، حاکم لنگه، خطاب به شیخ حمیدبن عبدالله بن سلطان، حاکم رأس الخیمه، و در

* به جدول زمانی وقایع نگاری (که توسط کمبل تهیه شده است) در سند زیر مراجعه فرمایید:

مقاله ● رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع ایران و امارات بر جزایر با استدلال حقوقی / ۶۵

پاسخ به شکایت حاکم رأس‌الخیمه مبنی بر اینکه قبیله آل بوسمیط احشام را به تنب می‌بردند نوشته شده و در آن آمده است:

«آل بوسمیط از خود شما هستند و این قدر اهمیت ندارند. چرا جلوی اهالی دبی و عجمان و ام‌القوین و باسعیدو را نمی‌گیرید که همه آنها به تنب می‌روند؟» (حمدی الاعظمی، ۱۹۹۳، ص ۵۷).

(ب) نامه علی بن خلیفه

این نامه به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۹۲/۱۹ فوریه ۱۸۷۵/۳۰ بهمن ۱۲۵۳ گویا برای شکایت به شیخ حمید، حاکم رأس‌الخیمه، نوشته شده و در آن آمده است:

«جماعت آل بوسمیط احشام‌شان را به جزیره تنب می‌برند و خرابی بار می‌آورند. این جزیره مال شماست و با توجه به مکاتباتی که در زمان پدرم خلیفه بن سعید انجام شده او از عبور قبایل به آنجا ممانعت می‌نمود. ما می‌دانیم که جزیره تنب مال قاسمی‌های عمان است و ما در آنجا ملکی نداریم ولی چون بین رعیتها فرقی قائل نبوده اجازه داده بودیم به آنجا بروند و حال که این قضیه موجب تکدر خاطر شما گردیده است جلوی آنها را خواهیم گرفت تا رضایت شما حاصل شود.» (همان، indian office, Confidential, B 397-pp. 4519-28).

(پ) نامه شیخ یوسف بن محمد

نامه یوسف بن محمد، حاکم لنگه، به شیخ حمید بن عبدالله در تاریخ جمادی‌الثانی ۱۳۰۱/مارس ۱۸۸۴/اسفند ۱۲۶۲ که در آن از آمدن حاجی ابوالقاسم، مأمور بالیوز (کنسول) بریتانیا در خلیج فارس، به لنگه و گفتگوهای او درباره جزیره تنب سخن می‌گوید و خطاب به قاسمی‌های عمان، می‌افزاید:

«جزایر مال شماست و ما برای جلب رضایت شما دست از آن برداشتیم. من

و تویی در میان ما نیست. حال که تو دوست نمی‌داری، ما از آنجا صرف‌نظر می‌کنیم و جماعت آل بوسمیط که برای چریدن علف توسط احشام‌شان به آنجا می‌روند، انشاءالله جلوشان را خواهیم گرفت.» (حمدی الاعظمی، ۱۹۹۳، ص ۵۸)

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین دلایل رد مالکیت مشاع یا دوگانگی شخصیت حقوقی شیوخ لنگه و عمان عبارتند از:

- الف) ساختار اجتماعی و قلمرو جغرافیایی شیوخ لنگه با قبایل قاسمی تفاوت دارد.
- ب) سابقه‌ای از مالکیت مشاع قواسم بر این جزایر وجود ندارد.
- پ) حکام بندر لنگه به دولت ایران وفاداری سیاسی داشتند و رعیت دولت ایران بودند.
- ت) هیچ‌گونه پیشینه‌ای از همیاری شیوخ قاسمی لنگه در پیمانها با سایر شیوخ وجود ندارد، زیرا آنها تابع دولت ایران بودند و بدون اجازه ایران نمی‌توانستند این پیمانها را بپذیرند.
- ث) دولت بریتانیا درباره مالکیت و حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی دوگانه عمل کرده است؛ از یکسو در نامه‌نگاریها و نظرات حقوقی وزارت امور خارجه خود و نقشه‌های فراوان جغرافیایی و دریانوردی رسمی‌اش بر تعلق این جزایر به دولت ایران پافشاری کرده و از سوی دیگر با بیان چنین استدلالهایی کوشیده است تا مالکیت و حاکمیت ایران را نفی کند. حال این پرسش مطرح است که آیا دولت بریتانیا انبوه اسناد و نقشه‌های جغرافیایی رسمی خود را از جمله نقشه رسمی سال ۱۸۸۶ وزارت جنگ آن کشور که در همه آنها جزایر تنب و ابوموسی متعلق به دولت ایران اعلام شده، می‌تواند به لحاظ حقوقی انکار کند؟ انگلیس به استناد اصول حقوقی از جمله اصل استاپل که بر منع انکار پس از اقرار تأکید دارد؛ نمی‌تواند حقوق سنتی و تاریخی ایران را در مالکیت و حاکمیت ایران بر جزایر یاد شده انکار کند.
- ج) مشایخ لنگه هرگز مستقل و دارای امتیازی از جانب دولت ایران نبودند. شیوخ لنگه تابع حاکمیت دولت ایران بودند؛ همه کارهای آنان براساس اصول حقوق بین‌الملل و به

نمایندگی از دولت ایران انجام می‌شد و پیامد حقوقی کارهایشان متوجه قدرت حاکمه مستقلی بود که تابع آن بودند و ارتباطی به پیوندهای نژادی یا قبیله‌ای نداشت و وابستگی آنان به قواسم که قدرتهای گسسته و پراکنده بودند، جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارد. افزون بر آن قواسم شارجه و رأس‌الخیمه وضعیتی متفاوت داشتند و اگرچه قواسم لنگه عرب بودند، به دلایلی گوناگون از جمله وصلتهای فراوان با ایرانیان کنگی، پیوندهای ایرانی داشتند و مانند بسیاری از نژادهای دیگر، ایرانی به شمار می‌آمدند.

چ) تصور وضعیت جداگانه برای شیوخ لنگه منطقی و امکان‌پذیر نیست، زیرا حاکمیت تفکیک‌نشده است؛ چنین حقی به افراد و جوامع غیرمستقل لنگه داده نشده بود. از نظر حقوق بین‌الملل همه اقدامهای حکام لنگه و آثار ناشی از آن به اعتبار پیروی آنان از دولت و حاکمیت مستقل ایران بوده است.

ح) استدلال مالکیت مشاع آن چنان سست و بی‌دفاع بود که بسیاری از کارشناسان رسمی بریتانیا از جمله سر اریک بکت، حقوقدان وزارت امور خارجه بریتانیا، آن را رد کردند. از این رو دولت بریتانیا در آغاز سده بیستم از عنوان مالکیت مشاع دست برداشت.

خ) درباره رونوشت سه نامه ادعایی بریتانیا نیز می‌توان گفت در این سه نامه هیچ اشاره‌ای به جزیره ابوموسی نشده و هر سه نامه تنها راجع به جزیره تنب است. مفاد سه نامه از اینکه جزیره تنب ملک مشاع میان قواسم لنگه و خویشاوندان آنان در عمان است فراتر رفته و این معنی را به ذهن متبادر می‌سازد که همه آن جزیره در تصرف حکام لنگه نبوده و قواسم عمان مستقیم آن را کنترل می‌کردند؛ در حالی که این امر به هیچ وجه نه با اسناد تاریخی و نه با ادعای بریتانیا مبنی بر مالکیت مشاع قواسم لنگه با آن سوی ساحل مطابقت نداشته است.

ضمن آنکه مدارک موجود مربوط به سالهای پس از ۱۸۷۰ است و این نامه‌ها با نظرات حقوقدانان انگلیسی از جمله بکت که تأکید دارد دولت ایران در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ بر جزایر تنب و ابوموسی حاکمیت داشته است، تعارض و منافات دارد، ضمن آنکه اشاره نکردن به وضعیت پیش از ۱۸۷۰ به منزله تأیید ضمنی حاکمیت ایران است.

کتابنامه فارسی:

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، سند شماره ۱۲-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ق.
۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، سند شماره ۱۶-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ق.
۳. بنی عباسیان بستکی، محمداعظم، تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک، تهران: کاویان، ۱۳۳۹.
۴. پری، جان، کریم خان زند، برگردان: محمد ساکی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۹.
۵. حسینی فسایی، میرزا حسن، فارس نامه ناصری، تحشیه دکتر رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۶. حمدی الاعظمی، النزاع بین دولة الامارات العربیه المتحده و ایران حول جزر ابوموسی، طنب الکبری و طنب الصغری فی الوثائق البريطانیه (۱۷۶۴-۱۹۷۱)، لندن: دارالحکمه ۱۹۹۳.
۷. سدیدالسلطنه کبابی، بندرعباس و خلیج فارس، تصحیح احمد اقتداری، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۸. سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی خان، سرزمینهای شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش، ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲ هجری قمری (مفاصل اللثالی و منار اللیالی)، استخراج و تنظیم از احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر ۱۳۷۱.
9. Persian Gulf Pilot, Admiralty 2837 a-b, Lieut. A.W. Steef and Capt. CG Constable, 1854, p. 45.
۹. فیدالگو، پریرا، سفرنامه پریرا فیدالگو، برگردان: ژان اوین، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۱۰. کارری، گملی، سفرنامه گملی کارری، برگردان: عباس نخجوانی، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸.
۱۱. کرزن، جرج ناتال، ایران و قضیه ایران، ج ۲، برگردان: وحید مازندرانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۲.
۱۲. موحد، محمدعلی: مبالغه مستعار، تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳.
۱۳. ویلسون، سرآرنولد، خلیج فارس، برگردان: محمد سعیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۶.
۱۴. هولی، دونالد، دریای پارس و سرزمینهای متصالح، برگردان: حسن زنگنه، قم: مؤسسه همسایه، ۱۳۷۷.

کتابنامه لاتین:

15. Adamiyat, Faraidun, Bahrain Islands, NewYork, 1955.
16. Adel Rush-Rulling families of A Rabia: UAE (Archive edition) London: Red wood Press, 1991.
17. Alqasimi, Sultan, *power struggles and trade in the Persian Gulf*, fores Row, 1999.
18. F.O. 60/492, R /15/1/188. Telegram Political Resident to Foreign Dept. Secretary of the Government of India, 23 Feb 1888.
19. Ibid, Kelly: (Britain and the Persian Gulf), p. 161.
20. Ibid, Saldanah, pp. 240-242, 269.
21. Ibid, p. 162.

مقاله ● رد نظریه انگلیسی مالکیت مشاع ایران و امارات بر جزایر با استدلال حقوقی / ۶۹

22. Kelly, J.B: *Britain and the Persian Gulf (1796-1880)*, London: Oxford, 1968.
23. Lorimer, Vol I, p. 2066.
24. Lorimer, J.C, *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Vol, IIB, Historical, (Calcutta superintendent Government printed India 1915; Republished in 1970 by Gregg International Publishers Ltd, West mead, England) part A.
25. Mirfenderski, p. 316.
26. Mirfenderski, p. 326.
27. Mirfenderski, p. 331.
28. Mirfenderski, G: *The Tamb Islands Controversy: 1887-1971*, A Case Study In Claim to Territory in International Law, A Thesis Presented to the Faculty of Fletcher school of law and Diplomacy, 1985.
29. Saldanha.J.A, *the Persian Gulf precis*, Archive edition, London, 1980.
30. Toye. P.L, *The Lower Gulf Islands*, Archive edition, London, 1993, Vol 2.
31. Wolf to Marquis of Salisbury, 27 Aug 1888, Enclosing instructions to Mr Churchill 14 Aug 1888 and his report 26 Aug 1888, R/15/1/196.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی